

ملاک تمایز علوم برهانی

مرتضی صفدری نیاک

چکیده

یکی از مسائلی که به تناسب در علوم گوناگون، مورد بحث قرار گرفته بررسی تمایز علوم از یکدیگر است که چه ملاکی دارد و چگونه علوم از یکدیگر متمایز می‌گردد؟ در این مقاله، سعی شده این مطلب اثبات گردد که ملاک تمایز علوم برهانی به موضوعات آنهاست و در این علوم، فقط از اعراض ذاتی موضوع بحث می‌شود. برای اثبات این مطلب، ابتدا توضیحی در مورد برهان آمده و بیان شده که «برهان» قیاسی است منتج یقین، و به همین مناسبت، درباره «حقیقت یقین» توضیحاتی داده شده و سپس در خصوص اعراض ذاتی مطالبی ارائه گردیده است. در نهایت، این مطلب مطرح شده که علوم برهانی دارای وحدت حقیقی است. بخشی درباره توصیفی یا توصیه‌ای بودن علوم پایان بخش مقاله است.

کلید واژه‌ها

علوم برهانی، اعراض ذاتی، یقین، وحدت حقیقی.

- مقدمه

در توضیح علت و انگیزه جداسازی علوم از یکدیگر، می‌توان گفت: از یک سو، مسائل قابل شناخت طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند، در حالی که در این طیف بعضی از مسائل در ارتباطی تنگاتنگ با بعضی دیگر قرار می‌گیرند و بعضی دیگر از مسائل به طور کلی از هم بیگانه‌اند. از سوی دیگر، فراگرفتن بعضی از معلومات متوقف بر بعضی دیگر است. از این رو، از دیرباز دانشمندان درصدد برآمده‌اند مسائل مرتبط و متناسب را دسته‌بندی کنند و نیاز هر علمی را به علم دیگر و در نتیجه، تقدّم یکی را بر دیگری روشن نمایند تا اولاً، متعلم بتواند دانش موردنظر خود را بیابد و راه رسیدن به هدفش را بشناسد؛ ثانیاً، بداند فراگرفتن آن علم را از کجا آغاز کند و سیر علمی او در آن رشته خاص چگونه است.

بدین سان، علوم به قسمت‌های گوناگون تقسیم شده و هر قسمت در مرتبه خاصی قرار گرفته است. از جمله تقسیمات علوم، تقسیم کلی آنها به علوم نظری و علوم عملی، تقسیم علوم نظری به طبیعیات و ریاضیات و الهیات، و تقسیم علوم عملی به اخلاق، تدبیر منزل و سیاست است.

ملاک مرزبندی علوم

پس از آنکه لزوم دسته‌بندی علوم روشن شد، مطلب دیگر این است که سه معیار عمده دسته‌بندی علوم عبارت است از: ۱. روش؛ ۲. غایت و هدف؛ ۳. موضوع.

۱. روش: به دلیل آنکه همه علوم را نمی‌توان با روش واحدی مورد تحقیق و بررسی قرار داد و روش‌های کلی تحقیق علوم متفاوت است، از این رو، همه علوم را با توجه به روش‌های کلی تحقیق، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف. علوم عقلی: فقط با براهین عقلی و استنتاجات ذهنی قابل بررسی است؛ مانند: منطوق و فلسفه.

ب. علوم تجربی: فقط با روش‌های تجربی که بر دو خصیصه مشاهده و آزمون استوار است،

قابل بررسی است؛ مانند: فیزیک و شیمی.

ج. علوم نقلی: بر اساس اسناد و مدارک منقول و تاریخی بررسی می‌شود؛ مانند: تاریخ و فقه.
۲. غایت و هدف: ملاک دیگری که بر اساس آن می‌توان علوم را دسته‌بندی کرد، هدف و غایتی است که از یادگیری علم به دنبال آن هستیم؛ مثلاً، کسی که هدفش یادگیری علم کشاورزی است به یک سلسله معلومات نیازمند است و با کسی که هدفش یادگیری علم فقه است، فرق می‌کند. از این‌رو، علوم را می‌توان بر اساس اهداف و اغراض گوناگون، به چند گونه دسته‌بندی کرد.
۳. موضوع: با توجه به اینکه هر مسئله موضوعی دارد و تعدادی از موضوعات در عنوان جامعی مندرج است، آن عنوان جامع را محور قرار می‌دهند و همهٔ مسائل مربوط به آن را زیر چتر یک علم گردآوری می‌کنند؛ همچنان‌که «عدد» موضوع علم حساب، و «مقدار» (کمیت متصل) موضوع علم هندسه است.

ملاک مرزبندی علوم برهانی

منظور از علوم برهانی علمی است که:

اولاً، رابطهٔ بین موضوع و محمول واقعی و نفس‌الامری باشد و نه اعتباری. بدین‌روی، علمی مانند فقه و اصول از این مقوله خارج است.
ثانیاً، قابل استنتاج منطقی باشد؛ یعنی برهان به معنای صحیح منطقی بر آنها صدق کند و قضایای آنها کلی بوده، شخصی نباشد. از این‌رو، علمی مانند تاریخ و جغرافیا محل بحث نیست.

در مورد ملاک مرزبندی علوم برهانی، هرگاه معتقد به وجود موضوعی واحد به وحدت حقیقی - و نه وحدت اعتباری - برای علوم برهانی باشیم در آن صورت، تمایز علوم گوناگون در علوم برهانی، به موضوعات آنها خواهد بود. اما اگر برای علوم برهانی معتقد به وجود موضوعی واحد به وحدت حقیقی نباشیم در آن صورت، در مورد ملاک تمایز علوم، نظریات گوناگونی

قابل طرح خواهد بود. برای مثال، صاحب کفایة الاصول تمایز علوم را به تمایز اغراض و اهداف مستند کرده، هرچند در مورد موضوع واحد برای علوم معتقد است: هر علم، اعم از برهانی و غیربرهانی، دارای موضوعی است که نسبت آن موضوع با موضوعات مسائل، نسبت کلی به مصادیق بسیار آن است. ایشان معتقد است: اگر تمایز علوم به موضوعات یا محمولات باشد تالی فاسد دارد و آن اینکه لازم می آید هر بابی از ابواب علم، بلکه هر مسئله‌ای از مسائل یک باب، علم جداگانه‌ای محسوب شود و در نتیجه، یک علم به هزاران علم تبدیل گردد که هیچ کس بدان ملتزم نیست. در نتیجه، موضوعات و محمولات نقشی در تعدد علوم ندارند؛ همان‌گونه که موضوعات و محمولات نقشی در وحدت یک علم ندارند، بلکه آنچه سبب وحدت یا تعدد علوم است اغراض و اهداف است.^(۱)

نظریة امام خمینی علیه السلام درباره موضوع علم

امام خمینی علیه السلام با نفی موضوع برای علوم، بلکه با نفی هر نوع وجود حقیقی برای علوم، تمایز علوم به خاطر موضوعات آنها را نیز نفی می نماید. از سوی دیگر، در برابر قول صاحب کفایة الاصول، که تمایز علوم را به تمایز اهداف می داند، این بیان را تقویت می کند که تمایز علوم به تمایز سنخیت مسائل آنهاست؛ زیرا سنخیت مسائل مقدم بر اغراض مترتب بر آنهاست.^(۲)

اشکال: اگر قرار است سنخیت بین مسائل و تناسب حقیقی میان آنها را موجب امتیاز علوم بدانیم، چون مسائل متشکل از موضوع و محمول و ربط بین آن دو است و ربط وابسته به موضوع و محمول، و محمول نیز از شئون موضوع است، بنابراین، تمایز را باید به موضوعات مسائل و از آنجا به موضوع علم بازگردانیم، و این در صورتی صحیح است که محمولات و موضوعات همگی از موجودات حقیقی بوده و ربط و پیوند آنها نیز برهانی باشد. اما در صورتی که مسائل به طور کلی و یا دست کم، محمولات آنها اعتباری باشد و یا بین موضوعات و محمولات پیوندی برهانی وجود نداشته باشد، جز در ظرف اعتبار میان آنها وحدت و یا سنخیتی تحقق پیدا نمی کند

که قهراً هدف اعتباری به همراه دارد و در نتیجه، امتیاز اعتباری را طلب می‌نماید.

به اعتقاد حضرت امام علیه السلام، علوم چیزی جز مجموعه مسائل گوناگونی نیست که بنابر اعتبار معتبران گرد آمده. از این رو، علوم فاقد موضوع واحدی هستند که ضامن وجود، وحدت و یا امتیاز حقیقی آنها باشد.

ایشان با طرح اشکال بر قول کسانی که برای علوم وجود و یا امتیاز حقیقی قایلند، می‌فرماید: قبول موضوع واحد برای علوم و قول به امتیاز حقیقی بین آنها، اشکالی است که از دیگر علوم به فلسفه سرایت کرده.

این در حالی است که تبیین وجود حقیقی علوم و تعیین محور و تمایز آنها از همدیگر، از آغاز، درباره فلسفه و دیگر علوم حقیقی مبرهن شده است و همان‌گونه که علامه طباطبائی معتقد بود،^(۳) اگر اشتباهی هست تنها در سرایت این مطلب از علوم حقیقی به علوم اعتباری است، نه بالعکس.

حضرت امام علیه السلام قول کسانی را که موضوع هر علم را جامعی حقیقی می‌دانند که موضوعات مسائل آن علم را دربر می‌گیرد، نسبت به علم اصول و فقه نقض می‌نماید، با این بیان که اگر فعل مکلف را موضوع علم فقه قرار دهیم بسیاری از احکام فقه همانند عمده احکام ارث، مطهرات و یا ضمانات از حوزه فقه خارج می‌شود؛ زیرا اموری از قبیل مطهر بودن زمین یا خورشید، هیچ‌یک مربوط به فعل مکلف نیست. ایشان با نقض‌های یاد شده این قول را، که هر علم دارای وحدت اعتباری بوده و فاقد موضوع واحد است، تقویت می‌کند.

روشن است که موارد نقض مربوط به علوم حقیقی نبوده و از زمره علوم اعتباری شمرده می‌شود.

ایشان همچنین از علم جغرافیا، تاریخ و عرفان به عنوان موارد نقض این قول یاد می‌کند؛ زیرا موضوع تاریخ و جغرافیا و همچنین موضوع عرفان، که ذات خداوند سبحان است، کلی نیست، بلکه جزئی است.

نکته در خور توجه اینکه تمسک ایشان به جغرافیا و تاریخ نقلی، تمسک به علوم غیربرهانی است، اما عرفان اگرچه موضوعش کلی نیست، ولی کلی بودن شرط موضوع علوم نیست. آنچه برای موضوع یک علم شرط است اقتضا و علیت آن برای عروض محمولاتی است که در آن علم مطرح می‌شود و این شرط نسبت به واجب تعالی، که متعین به اسما و صفات حسنا بوده، محقق است، گذشته از آنکه در عرفان نظری، از مفاهیم بحث می‌شود و مفهوم «واجب الوجود» کلی است، گرچه منحصر به فرد بوده و شریک برای آن ممتنع می‌باشد.

از نقض‌های دیگر حضرت امام علیه السلام مباحث مربوط به «ماهیت» در فلسفه است، در حالی که بحث از ماهیت اگرچه قایل به «اصالت وجود» باشیم یک بحث فلسفی است؛ زیرا از جمله مباحث تقسیمی فلسفه، تقسیم موجود به کلی و جزئی است. موجود «کلی» آن است که قابل صدق بر کثیرین باشد، و «جزئی» آن است که این ویژگی را نداشته باشد. و «کلی» همان ماهیت بوده و «جزئی» هویت است.

اما بر اساس نظریه صدرالمتألهین این اشکال وارد نیست زیرا ایشان ماهیات را از اعراض اولی و ذاتی حقیقت وجود می‌داند؛ چه اینکه وحدت و کثرت و مانند آن از مفاهیم عامه را از عوارض ذاتی مفهوم موجود بماهو موجود - یعنی از آن حیث که حاکی از حقیقت است - می‌شمارد. (۴)

نظریه علامه طباطبائی درباره موضوع علم

علامه طباطبائی در حاشیه خود بر کفایة الاصول، بحث مبسوطی درباره تمایز علوم از یکدیگر دارد. در آنجا، پس از بیان اینکه تمایز علوم برهانی به موضوعات آنهاست، تمایز علوم اعتباری را همانند وجود اعتباری آنها وابسته به اعتبار دانسته، و چون اعتبار برای اغراض گوناگونی است که معتبر در نظر دارد، این تمایز را به اغراض اسناد داده‌اند. (۵) این نظر با نظر آخوند صاحب کفایه مطابق است، با این تفاوت که صاحب کفایة الاصول تمایز علوم و از جمله علوم حقیقی را هم به

اغراض آنها نسبت داده است.

علّامه طباطبائی معتقد است: بسیاری از مشاجراتی که در باب تمایز علوم واقع می‌شود از باب خلط بین علوم حقیقی و اعتباری و سرایت احکام علوم حقیقی به علوم اعتباری است. بنابراین، با تمایز علوم حقیقی و اعتباری، زمینه بسیاری از اشتباهات، اشکالات و نقض و ابهام‌های مختلف برچیده می‌شود. (۶)

ایشان در تعلیقات خود بر اسفار می‌نویسد: اینکه در علوم برهانی فقط از اعراض ذاتی موضوع بحث می‌کنند، صرفاً یک اصطلاح و یک قرارداد نیست، بلکه مطلبی است که مقتضای بحث‌های برهانی در علوم برهانی است؛ همان‌گونه که در کتاب برهان از منطق تبیین شده است. توضیح مطلب اینکه برهان به دلیل آنکه قیاسی منتج یقین است، باید از مقدمات یقینی تشکیل شود و حقیقت «یقین» علم است به اینکه - مثلاً - «الف ب است و ممکن نیست الف ب نباشد.» مقدمه یقینی باید: (۷)

۱. ضروری باشد؛ یعنی در صدق، اگرچه به حسب جهت ممکن باشد؛ چرا که در غیر این صورت، طرف مخالف آن ممتنع نمی‌شود. پس یقین حاصل نمی‌گردد، که این هم خلف است.

۲. به لحاظ زمان دایم باشد؛ یعنی در صدق، و گرنه کذب آن در برخی زمان‌ها لازم می‌آید. پس طرف مخالف قضیه ممتنع نشده است. پس یقین حاصل نمی‌گردد، که این هم خلف است.

۳. به حسب احوال، کلیت داشته باشد؛ یعنی در صدق، و گرنه لازم می‌آید در برخی احوال کاذب باشد که در این صورت، طرف مقابل ممتنع نگشته و یقینی فراهم نیامده که این هم خلف است.

۴. محمولش ذاتی موضوع باشد؛ یعنی به گونه‌ای که با قطع نظر از همه چیز، با وضع موضوع، وضع شود و با رفع موضوع، رفع؛ چون اگر با وضع موضوع، محمول رفع گردد یا با رفع موضوع، محمول وضع گردد یقین حاصل نمی‌گردد و این خلف است. و از همین جااست که: اولاً، محمول ذاتی باید مساوی موضوع باشد؛ زیرا اگر اخصّ از موضوع باشد همچون

«متعجب» نسبت به «حیوان»، در این صورت، صرفِ وضعِ موضوع، برای عروضِ محمول کفایت نمی‌کند، و اگر محمول اعم باشد مثل «ماشی» نسبت به «انسان»، در این صورت قید موضوع مثل «ناطق» لغو خواهد بود و اثری در عروض نخواهد داشت. و چون محمولِ ذاتی از آن نظر که محمول است برای موضوعش بالضروره موجود است، پس موضوع از علل وجود آن خواهد بود.

ثانیاً، در حدّ تامش اخذ گردد. (مقصود از «حد تام»، همه آن چیزی است که در شیء دخیل است، اعم از مقدمات داخلی یعنی اجزای ماهوی و علل وجودی اش.) بنابراین، موضوع عرض ذاتی باید در حدّ آن اخذ گردد و این معیار تمیز عرض ذاتی از غریب است. حال اگر فرض شود که محمول، خود دارای محمولی دیگر باشد و آن محمول هم دارای محمول دیگر، موضوع اول باید در حدّ همگی اخذ گردد تا به آخرین محمول مفروض منتهی شود، و همه این محمولات برای موضوع اول ذاتی خواهند بود؛ چنان‌که همه آنها ذاتی موضوع قضیه خود هستند؛ مثل «انسان» و «متعجب» و «ضاحک» و «بادی‌الاسنان». همین‌طور اگر برای موضوع، موضوعی باشد و این موضوع خود موضوعی داشته باشد، باید آن موضوع اول در حدّ همه اخذ گردد؛ مثل «سیاهی» که موضوعش «کیف مبصر» است و موضوع آن «کیف محسوس» و موضوع آن «کیف» و موضوع آن «ماهیت» و موضوع آن «موجود».

حال اگر برخی از محمولات اخص از موضوعشان باشند، آن محمول و مقابلش در تقسیم، محمول ذاتی واحدی را برای موضوع اعم تشکیل می‌دهد؛ چنان‌که هر یک از آنها عرض ذاتی بخشی از موضوع اعم مذکور خواهد بود؛ زیرا آنچه در حدّ هر یک اخذ می‌شود خصوص آن بخشی است که بر آن عارض می‌گردد و در حد (مجموع مردد)، موضوع اعم بنفسه (و نه بخش آن) اخذ می‌گردد؛ مثل تقسیم موجود به واجب و ممکن.

مجموع قضایایی که در حدود موضوعات و محمولاتِ موضوع واحدی اخذ می‌گردد «علم» نامیده می‌شود. این قضایا از یک سو، به قضیه‌ای ختم می‌شوند که موضوعش همان موضوع اول

است؛ و از سوی دیگر، به قضیه‌ای که موضوع اول در حدّ معمولش اخذ نمی‌شود؛ همان‌گونه که بحث در علم الهی، منتهی می‌شود به جسم از آن جهت که موجود است، و در علم طبیعی، بحث از این جسم شروع می‌شود، متنها از آن جهت که برای او ماهیت جسم طبیعی ثابت است، نه از آن جهت که موجود است؛ و همین طور کلام در «دایره» از آن جهت که شکلی هندسی است، موضوع برای احکام هندسی واقع می‌شود.

از آنچه گذشت، معلوم شد:

۱. حدّ علم مجموعه قضایایی است که در آن از احوال موضوع واحدی بحث می‌شود که در حدود موضوعات، مسائل و محمولاتش اخذ شده است.
۲. علم باید دارای موضوعی باشد و آن موضوع در همه قضایا هست.
۳. موضوع علم چیزی است که در علم، از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود.
۴. عرض ذاتی چیزی است که عارض شیء می‌شود لذاته فقط. میزان شناخت آن هم این‌گونه است که آن شیء (موضوع) در حدّش اخذ گردد؛ مثل اخذ «انسان» در حدّ «متعجب» و اخذ «انسان متعجب» در حدّ «ضاحک». ولی باید توجه داشت که گاهی قضیه معکوس می‌شود یا به صورت معکوس به کار برده می‌شود و از این رو، باید گفت: محمول ذاتی محمولی است که موضوع در حدّش اخذ می‌شود، یا او در حدّ موضوع اخذ می‌گردد؛ اولی همچون قضیه «موجود به واحد و کثیر منقسم می‌شود» و دومی مانند: «الواجب موجود».
۵. محمول ذاتی هیچ‌گاه با واسطه عارض موضوع خویش نمی‌گردد؛ چه آنکه آن واسطه مساوی باشد یا اعم یا اخص. مراد از «واسطه» آن چیزی است که خود به تنهایی در حدّ محمول اخذ گردد، بدون اخذ موضوع ذی‌الواسطه؛ مثل عروض سیاهی برای کلاغ به واسطه پریدن.
۶. محمول ذاتی باید مساوی موضوعش باشد، نه اعم (زیرا در این صورت، آنچه در حدّش اخذ می‌شود اعم از موضوع آن خواهد بود)، و نه اخص (چراکه در این صورت، آنچه در حدّ محمول اخذ می‌شود بخش‌هایی از موضوع خواهد بود، نه نفس موضوع).

۷. محمول مسئله همان‌گونه که ذاتی موضوع مسئله است، ذاتی موضوع علم هم هست.
۸. تمایز علوم به تمایز موضوعات است.

اینها مجملی از احکام محمولات ذاتی است و اندیشه کافی در آنها این امر را روشن خواهد کرد که همگی صرفاً در علوم برهانی جریان می‌یابد؛ از آن نظر که برهان در آنها جاری است. اما علوم اعتباری، که موضوعاتشان امور اعتباری غیرحقیقی است، دلیلی بر جریان هیچ‌یک از این احکام در مورد آنها وجود ندارد.^(۸)

نکاتی پیرامون حقیقت علوم برهانی

نکته اول

در ابتدای سخنی که از علامه طباطبائی نقل شد، ایشان فرمودند: حقیقت یقین «علم» است به اینکه «الف ب است و ممکن نیست الف ب نباشد». مقصود ایشان از مطلب مزبور این است که حقیقت یقین به دو علم برمی‌گردد: علم به اینکه «الف ب است» و علم به اینکه «ممکن نیست الف ب نباشد». ظاهر این بیان آن است که یقین فقط در مورد قضایای ضروری و علم به آنها محقق می‌شود.

این نکته دو سؤال در مقابل ما قرار می‌دهد: اول آنکه آیا واقعاً مقصود کسانی که یقین را چنین تعریف می‌کنند علم به قضایای ضروری و علم به ضرورت آنهاست؟ دوم آنکه آیا فی الواقع، در یقین به قضایا، چنین علم به ضرورتی لازم است؟ پاسخ به هر دو پرسش، دشوار است. ظاهر سخن بوعلی در برهان شفا، همان ارجاع یقین به علم به قضیه، و علم به ضرورت قضیه است:

فالعلم الذى هو بالحقیقة یقین هو الذى یعتقد فیہ أنّ کذا کذا و یعتقد آیه لا یمکن الاّ
یکون کذا إعتقاداً لا یمکن أن یرول.^(۹)

ولی در کتاب برهان، در بحثی دیگر، عبارتی دارد که از آن استفاده می‌شود: لازم نیست

مقدمات برهان قضایای ضروری باشد:

واعلم، أن المقدمات البرهانية التي على المطالب ضرورية، إنما هي في مواد واجبة
ضرورية... إلا أن يكون المطلوب امراً ممكناً فيكون القياس عليه من
الممكنات... (۱۰)

و در فصل پنجم از مقاله دوم کتاب برهان عبارت روشن تری دارد:
ثم إن مقدمات البرهان يجب أن يكون ضرورياً و ذلك إذا كانت على مطلوبات
ضرورية. (۱۱)

استاد مصباح در شرح برهان شفا درباره این عبارت می‌نویسد:

این عبارت به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن اینکه از مقدمات ممکن نیز می‌توان
قیاس برهانی تشکیل داد و اینکه گفته‌اند: مقدمات برهان حتماً باید از قضایای
ضروری باشد کلیت ندارد و فقط در براهین علوم ضروری و کلی مثل ریاضیات و
منطق و فلسفه، این شرط لازم است؛ وگرنه در آنجا که مطلوب و نتیجه مورد نظر ما
خود قضیه‌ای امکانی باشد، می‌توان از مقدمات ممکن استفاده کرد و این جهت
امکانی به برهانی بودن قیاس، ضروری نمی‌رساند. (۱۲)

خواجه نصیرالدین طوسی هم در اساس الاقتباس عبارتی دارد که همین
مطلب را می‌توان از آن فهمید. ایشان پس از اینکه می‌فرماید: یقین اعتقاد جازم
مطابق است و اعتقاد جازم مرکب از تصدیقی است و تصدیق دیگر به امتناع
نقیض تصدیق اول، اضافه می‌کند:

و تصدیق اول، که حکم باشد به ثبوت یا انتفاءی محمول موضوعی را، ضروری و
غیرضروری و دایم و غیر دایم تواند بود، به حسب اصناف جهات مذکور... پس
یقین تصدیقی است ضروری، و یا غیر ضروری مقارن تصدیقی دیگر، به آنکه وقوع
تصدیق اول بر آن وجه که هست ضروری است، مقارنتی ضروری. (۱۳)

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود: بنابر آنکه امکانی بودن مقدمات قیاسی را بپذیریم، تحلیل یقین به علم جازم «بأن کذا کذا» و علم به اینکه «أنه لایمکن أن لایکون کذا» مسامحه محض است.

اما مسئله دوم که «آیا در یقین، ضرورت قضیه و علم بدان فی الواقع، لازم است یا نه؟» به نظر می‌رسد چنین نباشد. ممکن است قضیه‌ای امکانی باشد، ولی انسان یقین تام غیر قابل زوال بدان داشته باشد؛ مثل قضیه «من هستم» که قضیه‌ای امکانی است، ولی مورد تعلق یقین تام هم قرار می‌گیرد. (۱۴)

نکته دوم

نظر به اینکه عوارض ذاتی هر موضوعی همواره به شکلی است که ذهن یا مستقیماً و بلاواسطه رابطه آن را با موضوع درک می‌کند؛ یعنی احتیاج به دخالت حدّ وسط و نیاز به اقامه برهان ندارد، و یا رابطه‌اش با موضوع با مداخله حدّ وسط روشن می‌شود، از این رو، رابطه بین هر موضوعی و عوارض ذاتی آن، باید واقعی و نفس‌الامری باشد و نه اعتباری و قراردادی، و باید آن موضوع کلی باشد، نه جزئی و شخصی. بنابراین، علوم اعتباری، که رابطه بین موضوعات و محمولات در آنها وضعی و قراردادی است نه واقعی و نفس‌الامری - مانند: حقوق، فقه، اصول، صرف و نحو - و همچنین علمی که یک سلسله قضایای شخصی مسائل آنها را تشکیل می‌دهد - مانند: لغت، تاریخ و جغرافیا - از محل کلام خارج است؛ زیرا آنچه در مورد تمایز و تشابه علوم گفته می‌شود اولاً، در مورد علوم حقیقی است که رابطه واقعی و نفس‌الامری امور را بیان می‌کند و نه علوم اعتباری؛ ثانیاً، در مورد کلیات است که برای ذهن قابل استدلال و استنتاج است، نه جزئیات که به قول اهل منطق «نه کاسب‌اند و نه مکتسب»، و بالاخره، در مورد علمی است که «برهان» - به معنای صحیح منطقی - در آن علوم جاری است؛ مانند: علوم عقلی محض و علوم آزمایشی و تجربی. در علوم تجربی، هرچند مستقیماً برهان جاری نیست، ولی این علوم قطعی بودن و کلی

بودن و عمومی بودن خود را مدیون یک سلسله براهین عقلانی است که به طور ضمنی، مورد استناد آن علوم قرار می‌گیرد - که در جایش باید بدان پرداخت. (۱۵)

نکته سوم

وجود حقیقی تنها برای علوم برهانی اثبات می‌شود؛ زیرا مقدمات برهان، ضروری، ذاتی، کلی و دایمی است و این چهار ویژگی تنها برای قضایایی ثابت است که محمولات آنها عرض ذاتی موضوعاتشان باشد.

ذاتی بودن بدین معناست که بین موضوع و محمول واسطه‌ای در کار نیست؛ یعنی موضوع خودش علت وجود محمول است. و اگر هم اعراض ذاتی در مواردی که برای موضوع خود بین نیست نیازمند واسطه باشد وساطت آن هرگز در ثبوت و عروض بر موضوع نیست، بلکه تنها وساطت در اثبات است.

واسطه در اثبات و واسطه در ثبوت: در تأملات عقلی، گاهی «اثبات» مد نظر است و گاهی «ثبوت». توضیح اینکه گاهی حقایق خارجی - همان‌گونه که در خارج هستند - لحاظ می‌شوند، چه مدرک حضور داشته باشد یا نداشته باشد. به این لحاظ، «ثبوتی» گفته می‌شود؛ مثلاً، وقتی گفته می‌شود: «وجود اصیل است»، این حکم، چه مدرک باشد یا نباشد، ثابت است.

اما گاهی حقایق خارجی از آن لحاظ که ادراک می‌شوند لحاظ می‌گردند؛ یعنی شیء خارجی من حیث‌الادراک و من حیث‌الاثبات مد نظر است که به این لحاظ، «اثبات» گفته می‌شود.

گاهی ممکن است شیء آن‌گونه که در خارج هست و آن‌گونه که مدرک قرار می‌گیرد، در هر دو صورت، یکسان باشد. اما در اینجا هم به هر حال، شیء مورد نظر دو لحاظ دارد که این دو با هم مطابق است. اما گاهی ممکن است شیء آن‌گونه که در خارج است، با شیء آن‌گونه که من ادراکش می‌کنم، فرق داشته باشد؛ مثلاً، وقتی می‌گوییم: «هذا الانسان موجود» اول ماهیت انسان ادراک می‌شود، سپس وجود انسان. اما بنا بر نظر مآصلدر، در خارج، عکس‌الحمل است؛ یعنی

باید گفت: «هذا الوجود انساناً»؛ یعنی در مقام ادراک، «انسان» موضوع و «وجود» محمول است، اما در خارج، «وجود» موضوع و «انسان» محمول است. در اینجا، بین لحاظ ثبوت با لحاظ اثبات مغایرت وجود دارد.

نتیجه اینکه لحاظ «ثبوت» یعنی: شیء آن‌گونه که هست، بدون در نظر گرفتن مُدَرِّک و بنا قطع نظر از ادراک. و لحاظ «اثبات» یعنی: شیء آن‌گونه که در ادراک می‌آید با در نظر گرفتن مُدَرِّک، و «ادراک» یعنی: در متن ادراکی.

بنا بر آنچه در مقدمه گفته شد، «واسطه در ثبوت» یعنی: آنچه در خارج، حقیقتاً واسطه می‌شود تا محمول بر موضوع بار شود. اما «واسطه در اثبات» یعنی: آنچه در ذهن مُدَرِّک واسطه می‌شود تا عروض محمول بر موضوع را درک کند، هرچند در ظرف خارج، این عروض محمول بر موضوع بدون واسطه در ثبوت باشد. از این رو، واسطه در اثبات همان حدّ وسط در براهین است. (۱۶)

عرض ذاتی واسطه در ثبوت ندارد؛ یعنی در متن خارج، عروض محمول بر موضوع بلاواسطه است و ذات موضوع علت تامه این عروض است. اما امکان دارد عرض ذاتی واسطه در اثبات داشته باشد؛ یعنی مُدَرِّک برای فهم عروض بدون واسطه محمول بر موضوع و اقامه برهان بر آن نیازمند واسطه و حدّ وسط باشد؛ مانند عروض زوجیت برای «چهار».

نکته چهارم

اثبات وجود و وحدت حقیقی و در نتیجه، اثبات موضوع واحد برای علوم حقیقی برهانی (و نه اعتباری) تنها از طریق مبانی استوار حکمت متعالیه ممکن و میسر است؛ زیرا بر اساس اصالت ماهیت، که منسوب به برخی از حکمای اشراق است، فلسفه گرچه درباره واقعیّت خارجی بحث می‌کند، اما خارج از ظرف تحقق ماهیات است که مثار کثرت و مباین هستند. مفهوم «ماهیت» و یا «واقعیّت» از این دیدگاه، گرچه مفهوم واحدی است، اما این مفهوم تنها عنوان جامعی برای

حقایق متباین است و حقایق متباین خارجی دارای وحدت واقعی نیست تا به عنوان شیء واحد، عوارض ذاتی مختص به خود داشته باشد.

بنابر اصالت وجود نیز اگر آنچنان که مختار حکمای مشاء است، قایل به تباین وجودات خارجی بشویم راهی برای اثبات موضوع واحد برای هیچ علمی از علوم باقی نمی ماند؛ زیرا در این صورت، علی رغم آنکه برای «حقیقت» وجود مصادیق خارجی فرض می شود، مفهوم «وجود» همانند مفهوم «ماهیت» و یا «واقعیت» - بنابر مبنای اصالت ماهیت - یک مفهوم جامع برای حقایق خارجی بوده که فاقد پیوند و وحدت حقیقی است.

اما بنابر حکمت متعالیه، می توان از این اشکال خلاصی یافت؛ زیرا بر این اساس، وجود دارای کثرت تشکیکی بوده که با وحدت حقیقی سازگار است. با قبول وحدت تشکیکی واقعیت، وجودی که اصیل، واحد و فراگیر است، می تواند بدون لحاظ قیود خاص، موضوع برای علم واحدی به نام «فلسفه» باشد و با لحاظ قیود خاص، موضوع برای علوم جزئی. بر مبنای وحدت شخصی وجود نیز، که مختار اهل عرفان است، از آن نظر که تشکیک به ظهور وجود بازمی گردد، می توان به گونه ای دقیق تر از آنچه در حکمت متعالیه مطرح است، مسئله را مطرح نمود. (۱۷)

نکته پنجم

چون فلسفه علم واحد برهانی است و هر علم واحد برهانی دارای موضوعی محقق، پس «وجود» موضوع برای فلسفه ضروری است. برای یک مسئله در مقام اثبات، آنگاه می توان برهان اقامه کرد که در مقام ثبوت بین موضوع و محمول آن، ربطی برخوردار از ضرورت، ذاتیت و دوام وجود داشته باشد، و چون محمولی که از چنین ویژگی نسبت به موضوع خود برخوردار باشد «عرض ذاتی» آن نامیده می شود، در تعریف «مسئله برهانی» باید گفت: «مسئله ای است که در آن، از عرض ذاتی موضوع بحث می شود.»

از سوی دیگر، مسائلی که بی ارتباط با یکدیگر، در یک مجموعه گرد آمده باشند تنها کَشکولی را می سازند که مشتمل بر اطلاعات متفرق است و هرگز بدان‌ها «علم برهانی» اطلاق نمی شود. از این رو، «علم برهانی» مجموعه مسائلی است که علاوه بر ربطی که بین محمولات و موضوعات مسائل آن برقرار است، بین مسائل آن ارتباطی ضروری و دایمی وجود داشته باشد و این در صورتی است که موضوع هر مسئله خود عرض ذاتی برای موضوع مسئله قبلی بوده یا هر دو از عوارض ذاتی موضوع علم باشند. این سلسله ارتباطات، که زنجیره واحدی را تشکیل می دهد، در مجموع، تا اولین موضوع، که همان موضوع علم است، ادامه می یابد. فلسفه نیز پس از آنکه وجودش به عنوان یک علم ثابت شد، همانند هر علم استدلالی دیگر، دارای موضوع واحدی است که محور اتحاد محمولات و مسائل مربوط به آن است. (۱۸)

به عبارت دیگر، محمولات و موضوعات در سلسله قضایای علوم برهانی، هرگز قابل تغییر و تبدیل نبوده و منوط به اعتبار انسان نیست؛ انسان فقط می تواند جریان آن را همراه با براهین و استدلال‌های متقن طی نماید. پیوند و ربط حقیقی اعراض ذاتی و اولی، که ملازم ضرورت در صدق و کلیت در افراد و احوال گوناگون است، به دلیل همان ذاتی بودن این اعراض نسبت به موضوع است.

اهل منطق در باب «ایساغوجی» در تعریف «حدّ تام» گفته اند: در حدّ تام، وجود جنس و فصل قریب کافی است، اما در بحث مربوط به مشارکت حدّ و برهان گفته اند: حدّ تام تنها به این نیست که جنس و فصل در آن ذکر شود؛ زیرا در حدّ تام، اخذ جمیع علل لازم است، و حال آنکه جنس و فصل تنها علل درونی ماهیات است. از این رو، برای ارائه حدّ تام، علاوه بر ذکر علل درونی، ذکر علل بیرونی، که همان علل وجودی - یعنی علت فاعلی و غایی است - نیز لازم است. از این رو، در باب «ایساغوجی»، در تعریف «ذاتی» گفته اند: محمولی است که قوام موضوع بدان است و در تعریف موضوع اخذ می شود. اما در باب «برهان»، در مورد «عرض ذاتی» گفته اند: عرضی است که یا در تعریف موضوع اخذ می شود و یا موضوع در تعریف آن اخذ می شود.

اخذ موضوع در محمول و یا عکس آن، نشانهٔ ربط علیتی است که بین آن دو برقرار است که محمول با رفع موضوع مرتفع، و با وجود آن موجود می‌شود. (۱۹)

تدوین علوم توصیفی‌اند یا توصیه‌ای؟

از جمله مسائلی که در پایان بحث «تمایز علوم» باید طرح شود، این است که بحث‌هایی که در باب تدوین علوم مطرح شده، توصیفی است یا توصیه‌ای؟ مقصود این است که در مقام تدوین علوم، باید علوم موجود را توصیف کنیم یا خود با معیاری معقول، تدوینی ارائه دهیم، اگرچه با تدوین‌های موجود تطابق نداشته باشد؟

این، مسئله‌ای مهم است که باید در همهٔ تعریفات لحاظ گردد. وقتی می‌گوییم: «هر علمی دارای موضوعی است که در آن علم، از عوارض ذاتی موضوع بحث می‌شود»، آیا مقصود این است که علوم موجود چنین است یا علوم باید چنین باشد؟ سؤال اول توصیفی، و سؤال دوم معیاری است.

در این تردیدی نیست که توصیف صرف کار مورخ است و نه کار یک فیلسوف یا اصولی. در بحث موضوعات علوم، اگر به آراء علامه طباطبائی توجه کنیم، روشن می‌شود که بحث ایشان صرفاً توصیفی نیست، بلکه ایشان می‌گوید: اگر علم بخواهد برهانی باشد و برای ما یقین منطقی بیاورد باید محمولاتش از عوارض ذاتی موضوع واحدی باشد که موضوع علم محسوب می‌شود.

اما از سوی دیگر، وقتی برخی از مباحث - مثلاً در «لزوم موضوع برای علوم» - دربارهٔ علمی مثل «فقه»، که موضوعی واحد ندارد، نقض می‌شود، این نقض فقط در بستر توصیف، می‌تواند معنا داشته باشد، وگرنه چنانچه کسی مدعی باشد که «علوم باید موضوع واحدی داشته باشند»، این «باید» با مراجعه به عالم خارج و یافتن علمی مثل علم «فقه» نقض نمی‌شود. همین‌طور است نقض‌های دیگری که در علم اصول در مقام تعریفات آورده می‌شود؛ مثلاً، در بحث «عام و

خاص» و «مطلق و مقید»، گاهی تعریف‌ها به موارد خارجی نقض می‌شود. و این ممکن نیست، مگر اینکه تعریف‌های ما حالت توصیفی داشته باشد. و این مشکلی است که همه جا با آن مواجهیم: اگر تعریف‌های ما صرفاً توصیف باشد نمی‌توانیم نسبت به آنچه موجود است، نقد و ارزیابی داشته باشیم، و اگر صرفاً توصیه‌ای باشد نقض و ابرام به آنچه موجود است بی‌معنا به نظر می‌رسد.

شاید راه حل این باشد که در این موارد، قهراً تعریف ما باید توصیه‌ای باشد، اما توصیه‌ای که موارد مسلم و متسالم علیه موجود را پوشش دهد. برای مثال، بحث ما در باب اجزای علوم و تدوین علوم، نمی‌تواند صرفاً توصیف باشد. ما می‌خواهیم معیار معقولی برای تدوین علوم عرضه کنیم. اما این معیار نمی‌تواند کاملاً بی‌توجه به موارد متسالم علیه خارجی باشد. نمی‌توان - فی‌المثل - علم اصول را طوری تعریف کرد که فقط «باب حجت» آن را شامل شود. این‌گونه تعریف‌ها دلخواهی می‌شود، مگر آنکه آن قدر ادله و قرائن گردآوریم که چنین تعریفی را معقول سازد. (۲۰)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- آخوند خراسانی، کفایة الاصول، (قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ق)، ص ۲۲.
- ۲- عبدالله جوادی آملی، رحیق مختوم، (قم، اسراء، ۱۳۷۶)، ج ۱، ص ۲۱۸.
- ۳- همان، ص ۲۱۹.
- ۴- همان، ص ۲۲۰-۲۲۲.
- ۵- همان، ص ۲۱۸.
- ۶- همان.
- ۷- سید محمدحسین طباطبائی، تعلیقات اسفار، (قم، دارالمعارف الاسلامیه، ۱۳۷۹ق)، ج ۱، ص ۳۰.
- ۸- همان، ص ۳۱-۳۲.
- ۹- ابن سینا، البرهان من الشفاء، (مصر، دارالنهضة العربیة، ۱۹۶۶م) ص ۳۱.
- ۱۰- همان، ص ۶۴.
- ۱۱- همان، ص ۹۴.
- ۱۲- محمدتقی مصباح، ترجمه و شرح برهان شفاء، مقدمه، نگارش و تحقیق محسن غرویانی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ج ۱، ص ۳۴۸.
- ۱۳- خواجه نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷)، ص ۳۶۰-۳۶۱.
- ۱۴- صادق لاریجانی، درس خارج اصول.
- ۱۵- مرتضی مطهری، مجموعه آثار (اصول فلسفه و روشن رئالیسم)، (تهران، صدرا، ۱۳۷۴)، ج ششم، ص ۴۷۲-۴۷۳.
- ۱۶- یدالله یزدان‌پناه، جزوه درسی «معقول ثانی»، ص ۲۶.
- ۱۷- عبدالله جوادی آملی، رحیق مختوم، ص ۲۲۳.
- ۱۸- همان، ص ۱۷۱-۱۷۲.
- ۱۹- همان، ص ۲۱۵-۲۱۶.
- ۲۰- صادق لاریجانی، درس خارج اصول.

منابع

- ابن سینا، البرهان من الشفاء، (مصر، دارالنهضة العربية، ۱۹۶۶م)؛
- جوادی آملی، عبدالله، رحیق مختوم، (قم، اسراء، ۱۳۷۶)؛
- خراسانی، آخوند، کفایة الاصول، (قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۳ق)؛
- طباطبائی، سید محمدحسین، تعلیقات اسفار، (قم، دارالمعارف الاسلامیة، ۱۳۷۹ ق)؛
- طوسی، نصیرالدین، اساس الاقتباس، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷)؛
- لاریجانی، صادق، درس خارج اصول.
- مصباح، محمدتقی، ترجمه و شرح برهان شفاء، بزدی، مقدمه، نگارش و تحقیق محسن غرویان، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳)؛
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (اصول فلسفه و روش رئالیسم)، (تهران، صدرا، ۱۳۷۴)؛
- یزدان پناه، بدالله، جزوه درسی «معقول ثانی».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی